

قلمرو

علم بهتر است یا ثروت



عارفه مهربانی
 اصفهان

پایین آمدن میانگین نمرات دانش آموزان و نقشه ترسیم جغرافیایی فقر و ثروت در استان ها مثال خوبی برای

کلیشه پر تکرار «پول خوشبختی نمی آورد» است.

حدود چهار سال پیش محققان در دانشکده اقتصاد دانشگاه پنسیلوانیا تصمیم گرفتند تکلیف دوراهی علم بهتر است یا ثروت را مشخص کنند. نتیجه با انشاهای سوم دبستان مان همخوانی نداشت و قرعه به نام ثروت خورد. برخلاف روحیه سنتی پسندمان و کلیشه های مسکنی که هر چند وقت یک بار مشتتی از آنها را قورت می دهیم تا تسکین نرسیدن ها باشد و قناعت پروری کنیم. پول، همین چرک کف دست بی ارزش، تاثیرات زیادی روی عزت نفس و احساس خوشبختی دارد. وقتی نقشه استان ها، میانگین توزیع ثروت و رابطه آن با منابع طبیعی هر

استان را می بینم دچار نوعی کش آمدگی عصبی می شوم که نمی دانم تا کجا قرار است ادامه پیدا کند و تا چه مقطعی کش می آید.

بچه های با استعدادی که ترک تحصیل می کنند تا نان آور خانه باشند. آنهایی که به دلیل نداشتن وسیع مالی از امکانات عالی تحصیل محروم می شوند. دخترهای سیستمی که هوش و هنر و ذوق شان فدا می شود برای نبود امکانات اولیه برای ساختن یک رویای همیشگی در ذهن دختر بچه ها؛ خانم معلم یا خانم دکتر!

شاید اگر آن روزها پیش از این به دنیا آمده بودم و مهمان قرن بیست و یکم نمی شدم یک کلام می گفتم علم راه خودش را پیدا می کند و به سر منزل مقصود می رسد اما این اختلاف که چه عرض کنم این شکاف های امروزی جان آدم را می مکد و هنر این چشمه زاینده را خشک می کند.

آن شیخ حکایات که نقل محافل است و کراماتش از حد و حساب خارج روزی به دهی رسید و در مسجد چنین گفت: در دنیای امروز فقر آتشی است که خوبی ها را می سوزاند و ثروت پرده ای است که بدی ها را می پوشاند.

چرا آن قدر اشتباه؟



پریا فرجی
 تهران

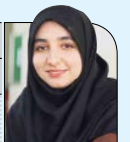
از همین حالا می خواهم مشتم را محکم کنم و روی میز بکوبم! دیگر حالا وقت ملابمت و مدارا کردن نیست. راستش نگران هستم؛ بسیار بسیار نگران و البته امیدوار، بی نهایت امیدوار و ناراحت!

اگر چند دقیقه ای تمرکز کنید، مطمئنم مدت ها ذهن تان مشغول خواهد شد. از سال ۶۸ شروع می کنم؛ ما درم آن سال ها دانشجوی رشته ادبیات بود و یکی از کتاب هایی که آن زمان در کلاس تدریس می کردند، «سووشون» بود. کتابی منحصر به فرد از قلم سیمین دانشور که درگیر شور و حالی اجتماعی بعد از جنگ جهانی است.

می گذرد و الان، منی که زنگ تفریح همین کتاب را می خواندم، کسی نبود که آن را بشناسد! قبول که سوگ سیاوش را به خاطر علاقه نداشتن به تاریخ ندانسته اید، اما این که می پرسند این کتاب ایرانی ست؟ اخم هایم را درهم می کند. فردای این صحبت ها را می توان تصور کرد؟ به نظرم شاید کسی که کتاب بخواند عجب باشد! یا اصلا شاید کتاب خواندن فقط کار مادر بزرگ، پدر بزرگ های آنهاست.

قبول. سواد را در مدرسه و دانشگاه یاد بگیریم، دست گل همگی درد نکند! معیارها عجیب اشتباه هستند! وقتی همین حالا کسی زیر گوش کسی نمی گوید که اگر حالا این چند صفحه

مرد کت و شلوار پوش پشت پنجره



ریحانه امین زاده
 دزفول

درس ها و اعداد و کتاب ها و گج و میز و صندلی بیندازم و جلوتر که رفتم مرا از شعرهای لطیف و کلمات کتاب ادبیات به چاه دستور زبان خشک و عصا قورت داده می انداخت و از ساعات ناب انشاء نوشتن و خواندن جدا و با اعداد و هندسه و مساحت و محیط همنشین می کرد.

من این ذهن را به زور از شعر و انشاء نوشتن پس می گرفتم و به حل مسائل ریاضی مجبور می کردم و با این همه باز هم محبوب کلاس و معلم و ... نبودم، چرا؟ چون کلمات را بهتر از اعداد می شناختم، چون روح لطیف دستانم با کلمات راحت تر انس می گرفت تا اعداد بی ریخت، سلول های تنم از فلسفه و جامعه شناسی بود و در برابر فیزیک و شیمی و امثالهم تیم دفاعی تشکیل داده بود.

همین هم باعث شد رفته رفته بی انگیزه تر شوم و در خلوت شکوفایی خود را به ظهور وادارم. در سه مقطع مدرسه ای که گذراندم شاید اگر فردی به این نقطه جذب درون من پی می برد، حالا راه روشن تری روبه رویم بود. خیلی از دوره های قبل و بعد از من هم یقینا این خلأ تجربه کرده اند.

روی صحبت با همان مرد کت و شلوار پوش است که با آن پوسته سفت و محکمی که داشت و یحتمل هنوز هم دارد، هر روز شور و شوق را در دل های کوچک به باد فراموش می دهد و گاهی هم ترس را نثار دست های کوچک می کند. همانی که اگر جای را باطعم مطلوب و زیر استکان مخصوص برایش بری، جز چشم غره ای هراس انگیز چیزی عاید نمی شود.

مرد واهمه انگیزی که وقتی در محضرش باشی، باید ذهنت را از هر چه جز اوست خالی کنی تا مباد چیزی از صحبت های خشک و گاه بی مهرش را از دست بدهی. این همان کلاس درس است که حس و اسم آن در ذهنم یک شمایل این طوری دارد. کلاس درسی که همیشه مرا مجبور می کرد تا خود را از رویا و خیال بگیرم و در دامان

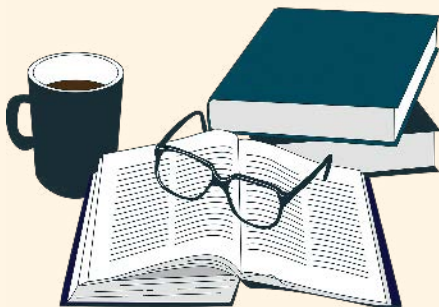
جغرافیا بخوانی، شاید هیچ وقت نخوانی و نفهمی که دقیقا کجای این کره نشستی. ولی کسی این حرف ها را نمی شنود، چه سواد؟ تازه تمام اینها در شرایطی است که بودجه و آمار و دروس کنکور و غیره را فاکتور بگیریم.

دنبال زیر بغل مار می گردیم انگار! همه امیدها به آموزش و پرورش است و چرا هر لحظه یک قانون بلند بالا حذف و قانون بلند بالای دیگری اضافه می شود؟ یک نگاه به دهمی های امسال بیندازید، کاملا متوجه خواهید شد!

مثلا این روند روی نوار کاست است که از جلو به عقب می خواند!

پس فردا روزی با این وضعیت هرج و مرج، با این شرایط وحشتناک جامعه ای که کارهای موثر کمزنگ هستند و دیپلم و لیسانس دیگر هیچ سند محکمه پسندی نیست، وقتی حالا یاد نگرفتند که فیزیک زندگی شان چیست؛ نمی توانند معنای آزادی را هم درست بفهمند!

و مطلقا مقصر این داستان افراد اشتباهی هستند که اشتباهی در جای اشتباه قرار گرفته اند. اصلا صبر کن ببینم؛ چرا این قدر اشتباه؟



اینجناب **حسام فلاح** پورفشتی مالک خودرو پژو پارس به شماره شاسی **50315453** شماره موتور **12486045295** به علت فقدان اسناد فروش تقاضای رونوشت المثنی مذکور را نموده است. لذا چنانچه هر کسی ادعایی در مورد خودروی مذکور دارد ظرف **۱۰ روز** به دفتر حقوقی سازمان فروش شرکت ایران خودرو واقع در پیکان شهر ساختمان سمند مراجعه نماید بدیهی است پس از انقضای مهلت مزبور طبق ضوابط مقررات اقدام خواهد شد.

سند کمپانی و برگ سبز پژو **405GLX_XU7_CNG** مدل **۹۴** به شماره موتور **124K0735635** شماره شاسی **NAAM11VE4FK733229** شماره انتظامی **۹۱-۲۵۲-۷۷** به نام حسین مدار مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

مفقود شده
 سند کمپانی، خودرو سواری پژو **۴۰۵** مدل **۱۳۸۷** به شماره انتظامی **ایران ۷۱-۳۶۲-۲۷** شماره موتور **12487122245** شماره شاسی **IRFC871VEU4950408** متعلق به سجاد خدادادی آرنهانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

کارت خودرو سواری پراید جی تی ایکس مدل **۱۳۸۳** به رنگ سفید شبیری روغنی شماره انتظامی **ایران ۱۳-۷۵۰۴۹۵** شماره موتور **00676491** شماره شاسی **S1412283213691** به مالکیت **عبدالله قربانی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت، برگ سبز، پلاک انتظامی و پلاک شاسی خودرو سواری پراید جی تی ایکس آی مدل **۱۳۸۹** به رنگ سفید روغنی شماره انتظامی **ایران ۵۳-۲۶۵۳۷** شماره موتور **3424016** به نام شاسی **S1412289173643** به مالکیت **علی قدرتی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی (توبت سوم)
 گواهینامه موقت پایان تحصیلات اینجناب **مآنده مجریان** فرزند اسمعیل دارنده شماره ملی **۵۷۹۹۷۶۵۴۹۴** صادره از بهشهر متولد **۱۳۶۱** در مقطع کارشناسی پیوسته صادره از دانشگاه آزاد اسلامی بابل به شماره تایید سازمان مرکزی **۱۳۸۴۱۵۶۰۰۳۷** به تاریخ **۱۳۸۵/۱۲/۱۵** مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل ارسال نماید.

کارت خودرو پژو **206TU5** رنگ سفید روغنی مدل **۱۳۹۴** به شماره پلاک **ایران ۷۷-۲۲۱** ب **۸۵** به شماره موتور **163B0135710** و شماره شاسی **NAAP13FE3F302863** به نام **مهسا گلزار** کاشانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگسبز سند کمپانی موتورسیکلت **CF3-150** مدل **۱۳۹۶** به رنگ مشکی شماره انتظامی **ایران ۵۸۲-۵۸۹۱۹** شماره موتور **3*6E230130** به مالکیت **NE8ACCFHFHAT00897** به مالکیت **هنگامه صدری** فرد مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.